هوالعليم

عقل و قلب و شرع از يك حقيقت حكايت مي كنند

منابع معرفت در آیات وروایات

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آية اللّه حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم‏

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم‏

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ‏

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ‏

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَليِّ الْعَظيم‏

# مقدمه

هر فرد از افراد بشر در خود دو كانون از ادراك و فهم را مى‏يابد؛ يكى را عقل‏ و ديگرى را قلب‏ و وجدان‏ گويند.

با قوّه عاقله، انسان پى بمصالح و مفاسد خويش برده و تميز بين محبوب و مكروه، و حقّ و باطل مى‏دهد، و با قلب و وجدان كه آنرا نيز مى‏توان سرشت و فطرت و يا احساس نهانى و ادراك سرّى گفت، راهى براى ارتباط خويش با جهان هستى و علّت پيدايش او و عالم، و تجاذبى بين او و مبدأ المبادى و غاية الغايات مى‏يابد.

و البتّه اين دو عامل مهمّ ادراك هر دو در انسان موجود بوده و هر يك مأموريّت خود را در افق ادراك و فهمى خاصّ دنبال مى‏كند؛ و هر يك مستغنى از ديگرى نبوده، و با فقدان هر يك، عالمى از مدركات بروى انسان بسته مى‏گردد.

# آيات و روايات وارده درباره لزوم پيروى از قوّه عاقله‏

درباره لزوم قوّه عاقله، و عدم استغناء انسان از آن، آيات و رواياتى وارد است؛ و ما در اينجا فقط بذكر چند نمونه از آيات و روايات اكتفا مى‏كنيم.

امّا از آيات:

{أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ}‏[[1]](#footnote-1).

چون در اينجا مفروض است كه مشركين بواسطه عبادت از غير خدا، از پيروى قلب و وجدان استفاده مى‏كرده و خود را مرتبط بخداوند مى‏ديده‏اند؛ غاية الأمر بعلّت عدم تعقّل، دچار انحراف و دگرگونى در طرز تشخيص و تطبيق شده و به محكوميّت قوّه فكريّه، آن خداوند را متجلّى و مقيّد در خصوص ارباب انواع و مظاهر آنها از اصنام و بت‏ها مى‏شناختند.

{صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ}‏[[2]](#footnote-2).

چون در اينجا از قوّه عاقله بهره گيرى نمى‏كنند، مثل آنست كه حسّ باصره و سامعه ندارند و نيز گنگ و لال مى‏باشند.

{أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كانُوا لا يَعْقِلُونَ}[[3]](#footnote-3).

{فَبَشِّرْ عِبادِ ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ}[[4]](#footnote-4).

زيرا معلوم است استماع سخن، و پس از آن تميز بين حقّ و باطل و بين نيكو و نيكوتر از وظائف قواى فكريّه است؛ و لذا در آخر آيه آنان را صاحبان مغز و جوهره كه همان عقل است خوانده است.

{وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِما لا يَسْمَعُ إِلَّا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ}‏[[5]](#footnote-5).

چون كفّار طبق غريزه خود، دينى را پسنديده‏اند و پيروى از آن نموده‏اند؛ گرچه پرستيدن اصنام باشد، وليكن بعلّت آنكه از قوّه عاقله خود مَدَدى نمى‏گيرند، پيوسته آن غرائز و احساسات درونى را بتخيّلات واهيه و اوهام بى پايه منحرف نموده؛ و طَرْفى از آن نيروى وجدان خود نمى‏بندند. و عيناً مانند كسيكه از گفتار، چيزى جز همان صوت و صدا ادراك نمى‏كند، آنان نيز از سخن حقّ و گفتار توحيد چيزى جز بعضى از مفاهيم بگوششان نمى‏خورد، و حقيقتى را ادراك نمى‏نمايند، و بر جان آنان نمى‏نشيند؛ پس در حقيقت آنان كَرانى هستند و لالانى و كورانى كه ابداً تعقّل ندارند.

و امّا از روايات:

در «كافى» از عدّه‏اى از اصحاب، از أحمد بن محمّد، از بعضى از كسانيكه مرفوعاً از حضرت صادق عليه السّلام نقل كرده‏اند روايت مى‏كند كه: قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَوةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ‏»[[6]](#footnote-6).

و نيز در «كافى» از عدّه‏اى از اصحاب، از أحمد بن محمّد، مرسلًا روايت مى‏كند كه: قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «دِعَامَةُ الإنْسَانِ الْعَقْلُ» ‏(الحديث)[[7]](#footnote-7).

و نيز در «كافى» از علىّ بن محمّد، از سهل بن زياد، از إسمعيل بن مِهران، از بعضى از رجال او، از حضرت صادق عليه السّلام روايت مى‏كند كه فرمود: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ»‏[[8]](#footnote-8).

# آيات و روايات وارده درباره لزوم پيروى از قلب و وجدان‏

و درباره لزوم قلب و وجدان، و عدم استغناء از آن نيز آيات و رواياتى وارد است:

امّا از آيات:

{أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ‏ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ}[[9]](#footnote-9).

چون روى اين خطاب با كسانيست كه داراى عقل و شعور هستند، وليكن بواسطه متابعت از هواى نفس امّاره، دل‏هاى خود را خفه نموده؛ و وجدان خود را در زير حجاب‏هاى معصيت و گناه مختفى، و قلب‏هاى خود را كور كرده‏اند.

{إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى‏ وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ}[[10]](#footnote-10).

در اينجا خداوند كسانى را كه نيروى وجدان و نور باطن خود را خراب كرده‏اند، به مردگان تشبيه مى‏كند؛ بلكه حقيقةً آنها را مرده قلمداد مى‏نمايد، و ناشنوايانى مى‏داند كه پيوسته در گريزند و ابداً گفتار حقّ و سخن استوار در گوش آنان اثرى نمى‏گذارد.

إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ}[[11]](#footnote-11).

{قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ}[[12]](#footnote-12).

{أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى}‏[[13]](#footnote-13)

در اين آيات نيز خداوند، افرادى را كه نور باطن خود را تاريك و راه آخرت را بخود بسته‏اند، چون كسانى مى‏داند كه مرده و در ميان قبور زندگى دارند؛ يا آنكه نابينا هستند.

اين آيات راجع باختفاء نور قلب است نه عدم متابعت از قوّه تعقّليّه و فكريّه.

و امّا روايات در اين باب از حدّ إحصاء خارج است، و ما براى نمونه چند روايت مى‏آوريم:

در «كافى» از علىّ بن ابراهيم، از پدرش، از ابن فضّال، از پدرش، از ابن أبى جميله، از محمّد حلبىّ، از حضرت صادق عليه السّلام درباره گفتار خداوند عزّ و جلّ: {فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها} روايت شده است كه آنحضرت فرمود: مراد از فطرت، توحيد است؛ «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ»[[14]](#footnote-14).

و نيز در «كافى» از علىّ بن إبراهيم از محمّد بن عيسى بن عُبَيد از يونس از جَميل روايت شده است كه گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزّ وَ جَلَّ: {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ} قَالَ: «هُوَ الإيمَانُ». قَالَ: قُلْتُ: {وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ} قَالَ: «هُوَ الإيمَانُ». وَ عَنْ قَوْلِهِ: {وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى‏} قَالَ: «هُوَ الإيمَانُ»[[15]](#footnote-15).

و نيز در «كافى» از علىّ بن إبراهيم، از محمّد بن عيسى، از يونس، از عبد الله بن مُسْكان، از حضرت صادق عليه السّلام درباره گفتار خداوند تعالى: {حَنِيفاً مُسْلِماً} وارد شده است كه حضرت فرمودند: «خَالِصًا مُخْلِصًا لَيْسَ فِيهِ شَىْ‏ءٌ مِنْ عِبَادَةِ الاوْثَانِ»[[16]](#footnote-16).

در اين روايات ملاحظه مى‏شود كه پاكى دل از زنگار كدورت‏هاى طبيعت و هوى و هوس، و ايمان بخدا و فطرت توحيدى، همان روشنى و نور باطن است كه منبع ادراك قلب و گرايش وجدان بعوالم ملكوت و جبروت و لاهوت مى‏باشد.

# عقل و قلب و شرع از يك حقيقت حكايت ميكنند

پس، از مجموعه آنچه ذكر شد، استفاده شد كه هر دو كانون از ادراك در انسان موجود، و هر دو لازم است؛ هم كانون تفكّر عقلى و هم كانون احساس و عواطف و شهود قلبى و وجدانى. شهود قلبى‏ موجب ايمان و ربط انسان از حقيقت و واقعيّت خودش بذات بارى تعالى شأنه مى‏باشد و بدون آن، هزار گونه تفكّرات عقليّه و فلسفيّه و ذهنيّه، او را خاضع و خاشع نمى‏نمايد؛ و پس از يك سلسله استدلال‏هاى صحيح بر اساس برهان صحيح و قياسات صحيحه، باز تزلزل روحى و وجدانى موجود، و هرگز از سراى انسان رخت بر نمى‏بندد، و او را بعالم آرامش و اطمينان و سكينه نمى‏رساند.

تفكّر عقلى‏ موجب تعادل و توازن عواطف و احساسات باطنى‏ مى‏شود، و جلوى گرايش‏هاى متخيّلانه و واهمه‏هاى واهيه را مى‏گيرد؛ و آن شهود و وجدان را در مسير صحيح جارى مى‏سازد.

اگر تفكّر عقلى نباشد آن شهود از مجراى صحيح منحرف مى‏گردد؛ و ايمان به موهومات و متخيّلات مى‏آورد، و در اثر مواجهه با مختصر چيزى كه قلب را جذب كند، مجذوب مى‏شود؛ و پيوسته بدان مبتلا و دچار مى‏گردد.

و از آنچه ذكر شد مى‏توان نزاع بين عقل و عشق و تقدّم هر يك را بر ديگرى بخوبى دريافت؛ كه اصل اين نزاع بى مورد است، وظيفه عشق و وظيفه عقل دو وظيفه جداگانه و متمايز، و هر يك در صفّ خاصّ و مجراى بخصوصى قرار دارند، و در دو موطن و دو محلّ از ادراك متمكّن هستند؛ و هر دو لازم است، و اعمال هر يك را در صورت ضايع گذاشتن و مُهمل نهادن ديگرى غلط است.

شرع‏ نيز هر دو موضوع را تقويت مى‏كند، و به مَدَد هر كدام كه ضعيف گردد مى‏رود؛ چون عقل و قلب و شرع هر سه از يك حقيقت و واقعيّت حكايت مى‏كنند؛ و سه ترجمان براى معنى واحدى هستند.

بنابراين، محالست كه حكم شرع مخالف با حكم عقل و فطرت باشد، و يا حكم عقل مخالف با حكم فطرت و يا شرع باشد، و يا حكم فطرت مخالف با حكم عقل و يا شرع بوده باشد.[[17]](#footnote-17)

اين سه امر مهمّ مانند زنجير، پيوسته يكديگر را محافظت نموده و براى برقرارى و ثبات ديگرى مى‏كوشند.

{شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى‏ وَ عِيسى‏ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ}[[18]](#footnote-18).

{وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً}[[19]](#footnote-19).

{ثُمَّ جَعَلْناكَ عَلى‏ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ‏}[[20]](#footnote-20).

در «كافى» از أبو عبد الله أشعرى، از بعضى از اصحاب ما، مرفوعاً از هِشام بن حَكَم روايت است كه: قَالَ: قَالَ لِى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ إلَى أنْ قالَ: «يَا هِشَامُ! إنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الانْبِيَآءُ وَ الائِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»‏[[21]](#footnote-21).

و نيز در «كافى» از محمّد بن يحيى، مرفوعاً، قَالَ‏: قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ‏ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنِ اسْتُحْكِمَتْ لِى فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ، احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَ اغْتَفَرْتُ فَقْدَ مَا سِوَاهَا؛ وَ لَا أَغْتَقِرُ فَقْدَ عَقْلٍ وَ لَا دِينٍ؛ لِانَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الأَمنِ، فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَوةٍ مَعَ مَخَافَةٍ. وَ فَقْدَ الْعَقْلِ فَقْدُ الْحَيَوةِ وَ لَا يُقَاسُ إلَّا بِالامْوَاتِ»[[22]](#footnote-22).

# لزوم متابعت از عقل و قلب و شرع در آيات و روايات و ادعيه‏

بارى، در آيات قرآن كريم و اخبار معصومين سلامُ اللهِ عَليهم أجمعين به هر سه موضوع از تقويت عقل و تقويت قلب و لزوم متابعت شرع تأكيد شده است. و در دعاها و مناجات‏ها تقويت هر سه را از ذات اقدس حضرت احديّت خواستار شده‏اند.

أمير المؤمنين عليه السّلام در ضمن ادعيه خود در «نهج البلاغة» بدرگاه خداوندى عرضه مى‏دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى لَمْ يُصْبِحْ بِى مَيِّتًا وَ لَا سَقِيمًا، وَ لَا مَضْرُوبًا عَلَى عُرُوقِى بِسُوءٍ، وَ لَا مَأْخُوذًا بِأَسْوَإِ عَمَلِى، وَ لَا مَقْطُوعًا دَابِرِى، وَ لَا مُرْتَدًّا عَنْ دِينِى، وَ لَا مُنْكِرًا لِرَبِّى، وَ لَا مُسْتَوْحِشًا مِنْ إيمَانِى، وَ لَا مُلْتَبِسًا عَقْلِى، وَ لَا مُعَذَّبًا بِعَذَابِ الامَمِ مِنْ قَبْلِى»[[23]](#footnote-23).وو

1. . آيه 67، از سوره 21: الانبيآء: «افّ باد بر شما و بر آنچه غير از خدا مى‏پرستيد! آيا شما تعقّل نمى‏كنيد!؟» [↑](#footnote-ref-1)
2. ذيل آيه 171، از سوره 2: البقرة: «آنان كَرانند و لالانند و كورانند؛ پس ايشان تعقّل نمى‏كنند.» [↑](#footnote-ref-2)
3. ذيل آيه 42، از سوره 10: يونس: «اى پيغمبر! آيا تو مى‏توانى افرادِ كَر را بشنوايانى و اگرچه آنان صاحب تعقّل نباشند!؟» [↑](#footnote-ref-3)
4. ذيل آيه 17 و آيه 18، از سوره 39: الزُّمر: «اى پيغمبر! بشارت بده بندگان مرا؛ آنانكه گفتار را مى‏شنوند و گوش فرا مى‏دهند و سپس از نيكوتر آن پيروى مى‏نمايند؛ آنان كسانى هستند كه خداوند ايشان را هدايت فرموده؛ و ايشانند خردمندان.» [↑](#footnote-ref-4)
5. آيه 171، از سوره 2: البقرة: «و مَثَل آن كسانى كه كافر شدند مَثل كسيست كه چون با او سخن گويند، از آن گفتار هيچ نفهمد مگر صدائى و ندائى كه بگوشش بخورد (مانند بهائم و چهارپايان). آنان كَرانند و گنگان و كوران؛ پس ايشان تعقّل نمى‏كنند.» [↑](#footnote-ref-5)
6. اصول كافى، طبع حروفى، ج 1، ص 26: رسول خدا فرمود: «چون ديديد مردى را كه نماز بسيار مى‏خواند و روزه بسيار مى‏گيرد، او را بزرگ مَشماريد، تا اينكه بدست آوريد عقلش بر چه پايه ايست!» [↑](#footnote-ref-6)
7. همين سند، ص 25: «حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: ستون و نگاهدارنده انسان عقل اوست.» [↑](#footnote-ref-7)
8. اصول كافى، از طبع حروفى، ج 1، ص 25: «عقل، راهنما و رهبر مؤمن است.» [↑](#footnote-ref-8)
9. آيه 46، از سوره 22: الحجّ: «آيا آنان در روى زمين سير نمى‏كنند (تا اينكه بواسطه مشاهده آيات الهيّه اعتبار گيرند) و براى آنان دلهائى باشد كه با آن تعقّل كنند، يا گوش‏هائى باشد كه با آن بشنوند!؟ چون اين چشم‏هاى واقع در سر كور نمى‏شود؛ وليكن كورى اختصاص به چشم‏هائى دارد كه در سينه‏ها مستقرّ است.» [↑](#footnote-ref-9)
10. آيه 80، از سوره 27: النّمل: «اى پيامبر! تو چنين قدرتى ندارى كه مردگان را بشنوايانى! و نه آنكه بكسانيكه كَرَند و قوّه سامعه ندارند سخنت را بشنوايانى در حاليكه آنان پشت نموده، و پا بفرار گذاشته‏اند.» [↑](#footnote-ref-10)
11. ذيل آيه 22، از سوره 35: فاطر: «بدرستيكه خداوند مى‏شنواياند كسى را كه بخواهد؛ و تو شنواينده نيستى كسانى را كه در قبرها هستند.» [↑](#footnote-ref-11)
12. ذيل آيه 13، از سوره 60: المُمتحنة: «بدرستيكه آنان از آخرت نااميدند همچنانكه كافران( كه مصاحبان قبرها هستند) نااميدند.» [↑](#footnote-ref-12)
13. صدر آيه 19، از سوره 13: الرّعد: «آيا كسيكه مى‏داند آنچه را كه بسوى تو از جانب پروردگارت نازل شده است حقّ است، مانند كسى است كه نابيناست؟» [↑](#footnote-ref-13)
14. «اصول كافى» طبع حروفى، ج 2، ص 13 [↑](#footnote-ref-14)
15. همين مَدرك، ص 15: «جميل بن دَرّاج مى‏گويد: من از حضرت صادق عليه السّلام از معنى سكينه در آيه سؤال كردم، فرمودند: مراد ايمان است. و از روح سؤال كردم، كه در اين آيه است، فرمودند: مراد ايمان است. و از كلمه تقوى وارد در آيه سؤال كردم، فرمودند: مراد ايمان است.» [↑](#footnote-ref-15)
16. اصول كافى، طبع حروفى، ج 2، ص 15: «آن دلى كه خالص و مخلِص باشد؛ و در آن هيچ چيزى از عبادت بت‏ها نبوده باشد.» [↑](#footnote-ref-16)
17. مهر تابان ص 44: علّامه طباطبائى فلسفه صدر المتألّهین را بواقع نزدیكتر مى‌یافتند. و خدمت او را بعالم علم و فلسفه بعلّت تكثیر مسائل فلسفه (كه در این فلسفه، از دویست مسأله به هفتصد مسأله ارتقاء یافت) فوق العاده تقدیر مى‌كردند.

    و از اینكه صدر المتألّهین تنها بدنبال مكتب مشّائین نرفته؛ و فلسفه فكرى و ذهنى را با اشراق باطنى و شهود قلبى جمع كرده، و هر دوى آنها را با شرع انور تطبیق نموده است بسیار تحسین مى كردند.

    صدر المتألّهین در كتب خود از جمله «أسفار أربعه» و «مبدأ و معاد» و «عرشیه» و بسیارى از رساله‌هاى دیگرش اثبات كرده است كه بین شرع كه حكایت از واقع مى‌كند، و بین روش فكرى، و شهود وجدانى تفاوتى نیست؛ و این سه منبع از یك سرچشمه مبدأ مى‌گیرند، و هر یك دیگرى را تأیید و تقویت مى‌كند.

    و این بزرگترین خدمتى است كه این فیلسوف بعالَم وجدان و بعالم فلسفه‌ و بعالم شرع نموده است. و براى مستعدّینِ كمال، و قبول فیوضات ربّانیه، همه راهها را باز، و درى را بروى آنان نبسته است.

    گرچه اساس و ریشه این نظریه در كلمات مُعلّم ثانى‌ أبو نَصر فارابى‌، و بو على سینا، و شیخ إشراق‌، و خواجه نصیر الدّین طوسى‌، و شمس الدین بن تُرکه‌ نیز ملاحظه شده است؛ ولى آن كسیكه موفّق به انجام این مهمّ شد، كه بدین طرز عالى و اسلوب بدیع این مقصد را بپایان برساند، خصوص این فیلسوفِ زنده دِل متشرّع عالیقدر است. [↑](#footnote-ref-17)
18. صدر آيه 13، از سوره 42: الشّورى: «خداوند شريعتى را كه براى شما قرار داده است همان چيزى است كه به نوح سفارش كرد، و آنچيزى است كه ما وحى آنرا بتو فروفرستاديم، و آنچيزى است كه ما سفارش كرديم به إبراهيم و موسى و عيسى: اينكه دين را بپاى داريد! و در آن متفرّق و متشتّت نگرديد!» [↑](#footnote-ref-18)
19. صدر آيه 48، از سوره 5: المآئدة: «و ما كتاب را بحقّ بر تو فرو فرستاديم كه تصديق كننده و مسيطر بر كتب آسمانى ديگرى است كه قبلًا فرستاده شده است؛ پس طبق آنچه خدا بر تو نازل كرده ميان مردم حكم كن، و از آراء آنان، بعد از حقّى كه بسوى تو آمده است پيروى مكن! ما براى هر امّت از شما شريعت و منهاجى قرار داديم.» [↑](#footnote-ref-19)
20. آيه 18، از سوره 45: الجاثية: «و پس از آن، ما تو را بر آبشخور از امر قرار داديم؛ از آن پيروى كن، و از آراء و افكار كسانى كه نمى‏دانند پيروى مكن!» [↑](#footnote-ref-20)
21. حضرت موسى بن جعفر عليهما السّلام بمن گفت: اى هِشام! از براى خداوند بر عهده مردم دو حجّت است: يكى حجّت ظاهر و ديگرى حجّت باطن. امّا حجّت ظاهر، پس همان رسل و انبياء و ائمّه عليهم السّلام هستند؛ و امّا حجّت باطن، پس عقلهاى مردم است.» [↑](#footnote-ref-21)
22. أمير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: كسى را كه حقّاً دريابم كه در او يك خصلت از خصلت‏هاى نيكو استوار است، من تمام نيكوئى‏ها را بر آن خصلت حمل مى‏كنم، و فقدان سائر خصلت‏ها را ناديده مى‏گيرم. وليكن من فقدان دين و فقدان عقل را نمى‏توانم ناديده بگيرم.

    چون هر جا دين نباشد امنيّت نيست. و معلوم است كه زندگانى با وجود نگرانى و ترس، گوارا نمى‏باشد. و فقدان عقل همان فقدان حيات است؛ و نبايد كسانى كه عقل ندارند بچيزى سنجيده شوند مگر با مردگان.» [↑](#footnote-ref-22)
23. نهج البلاغة، ج 1، خطبه 213: «ستايش ويژه خداوندى است که مرا به صورت مرده و بيمارى وارد بامداد نساخت و به امراض گوناگون و بدمنظر گرفتار نکرد (و آفتى بر رگها و اعضايم وارد ننمود) به کيفر بدترين اعمالم مجازاتم نکرد و مرا بى فرزند قرار نداد، و (نيز حمد و سپاس مخصوص اوست که) مرا مرتد از دين و منکر پروردگارم و متوحش از ايمانم و گرفتار به اختلال در عقلم نکرد، و به عذابهايى که امتهاى پيشين را با آن مجازات نمود، مجازات نکرد. [↑](#footnote-ref-23)